

خضر جاودان

گردآوری:

عمران علیزاده



خضر جاودان



تأليف: عمران عليزاده

- نام کتاب: خضر جاودان
- مؤلف: عمران علیزاده
- ناشر: مؤلف
- تیراژ: هزار نسخه
- چاپ: چاپ اول تابستان ۱۳۸۳
- محل چاپ: تبریز چاپخانه هادی ۵۲۴۲۱۸۶-۰۴۱۱
- شماره: $\frac{۸۲/۱۰/۶}{۵/۱۰۵۵۴}$
- قیمت: ۵۰۰ تومان
- شابک: x-۴۱۷۴-۰۶-۹۶۴

964-06-4174-x

حق طبع محفوظ است

فهرست مطالب

۵	پیشگفتار.....
۷	خضر کیست؟
۸	نام و نسب آن بزرگوار
۱۰	چرا به او خضر گفتند
۱۱	سبب جاودانه بودن خضر.....
۱۵	تولد، نشو، نما و ازدواج خضر.....
۱۶	مقام معنوی خضر.....
۱۷	زمان بعثت و فعالیت خضر
۱۹	خضر و الیاس ملاقات می‌کنند
۲۰	قرارگاه حضرت خضر
۲۰	ملاقات موسی و خضر <small>علیه السلام</small>
۲۱	خضر در قرآن
۲۵	خضر در دعاها و زیارتها.....
۳۰	خضر و رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>
۳۱	خضر در تعزیت نبوی.....
۳۱	خضر در تشییع رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small>
۳۴	تو خلیفه چهارم هستی.....
۳۵	از علی <small>علیه السلام</small> مسأله پرسید
۳۹	به علی <small>علیه السلام</small> پیغام داد

۴۰	از عمر دنیا پرسید.....
۴۱	خلافت را زینت بخشیدی.....
۴۲	با محبت علی <small>علیه السلام</small> بینا شد.....
۴۳	دعای حضرت خضر.....
۴۴	از خضر دعا خواست.....
۴۴	تعزیت شهادت امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small>
۴۷	تعزیت شهادت امام حسین <small>علیه السلام</small>
۴۷	خضر و امام زین العابدین <small>علیه السلام</small>
۴۸	خضر هر روز نزد ما می آید.....
۵۰	از امام صادق <small>علیه السلام</small> سؤال نمود.....
۵۱	خضر در خدمت امام صادق <small>علیه السلام</small>
۵۲	خضر مونس حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> است.....
۵۳	مرد مسکین خضر را فروخت.....
۵۷	موعظه طلائی.....
۵۸	از خضر نصیحت خواست.....
۵۸	موعظه‌های حضرت خضر.....
۶۰	منصور دوانیقی را نصیحت کرد.....
۶۵	خضر و ابراهیم ادهم.....
۶۶	خضر و بشر.....
۶۶	خضر و ابوبکر و راق.....
۶۷	پایان کار خضر.....
۶۷	خضر در اشعار شعراء.....
۷۰	مدارک کتاب.....

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ . وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

پیشگفتار

در این جهان بزرگ اشخاص زیادی بوده‌اند که در زبان و میان مردم نامشان مشهور است، ولی حسب و نسب، کیفیت زندگی و سایر احوال و اوضاع آنها چندان معروف نیست و کسی از آنها چیزی نمی‌داند.

همانند: «لقمان حکیم» با این که در قرآن سوره‌ای بنام او آمده، و بعضی وصایای او نقل شده است، ولی او کیست، پدرش که بود، و کیفیت زندگیش چگونه بود برای بسیاری از مردم معلوم نیست.

و باز مانند «ذوالقرنین» که گفته‌اند: اسکندر مقدونی است؟ یکی از پادشاهان یمن بود کورش کبیر بود؟ مراد از قرنین چیست؟ دو شاخ داشت؟ دو قرن زندگی کرد؟ به دو طرف سرش ضربه زدند؟

و مانند «عروج بن عناق» که میان مردم معروف است که بقدری بلند و بالا بود که در طوفان نوح، آب به دو کعب -

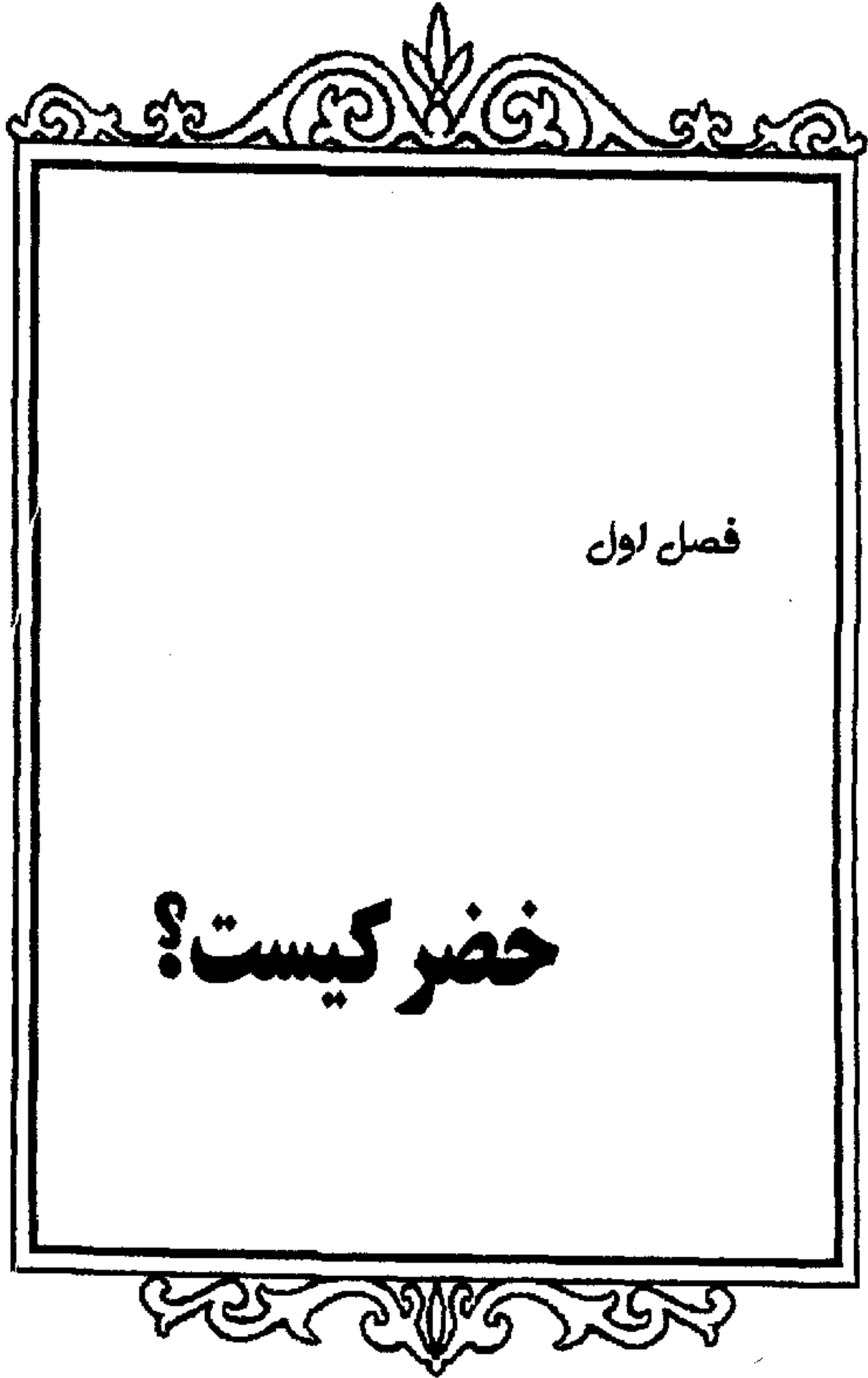
ساق پای او رسید، دست دراز کرده از ته دریا ماهی گرفته و در کره خورشید می پخت. این هیولای بی شاخ و دم که بود؟ از کجا آمده بود، و چگونه می زیست؟ و چگونه مرد؟ و مانند «رستم دستان» که از ضرب و شصت، و فتح و غلبه او داستان های زیاد بین مردم رایج است، ولی واقعا او که بود؟ و به راستی وجود واقعی داشت؟

و مانند «یا جوج و مأجوج» که بعضی ها نوشته اند: آنها با جثه کوچک خود قیل و کرکدن می خورند، و یک گوش خود را زیر انداز و دیگری را روی انداز می کردند. با اینکه نام آنها در قرآن و اخبار آمده است ولی معلوم نیست آنها چیستند و کیستند؟

یکی از شخصیت های مشهور که اکثر مردم کم و بیش با نام او آشنائی دارند «حضرت خضر» است که مردم بالخصوص او را ندیده اند، ولی با نام او آشنا و به قداست و جلالت او معتقد هستند، اکثر شئون وجودی او، نام اصلی و نسب، نبوت، زمان ولادت، و کیفیت زندگی او مورد بحث و اختلاف است

ما در این جزوه کوچک بعض شئون او را از کتب تاریخ و حدیث جمع نموده و در اختیار عزیزان می گذاریم، گرچه چندان رسا و روشن کننده نیست، ولی از نبودنش بهتر است، ان شاء الله عزیزان یاری و راهنمایی می کنند تا در آینده این بحث کاملتر شود. از خداوند متعال می خواهم توفیق خود را شامل حال ما بفرماید، **إِنَّهُ وَلىُّ التَّوْفِیْقِ**،

عمران علیزاده



فصل اول

خضر کیست؟

خضر علیها السلام کیست؟

خضر نزد مسلمانان نام یکی از انبیاء است که موسی را ارشاد کرده و نزد صوفیان مقامی ممتاز دارد. محققان غربی در تشخیص هویت او اختلاف دارند، بعضی گویند: دو شخصیت «ایلیا»ی نبی، و «جرجیس» قدیس بصورت خضر در آمده ولی به موجب روایات اسلامی وی یکی از جاویدانان است.^(۱)

خضر در نظر مسلمین یکی از اولیاء است، قرآن مقام او را از انبیا بالا برده به جهت این که او موسی را ارشاد نمود، نزد صوفیان نیز از مقام ممتاز مرکزیت برخوردار است که ادعای اتصال به او را دارند. اوصاف او طوری بیان شده که جامع اوصاف ایلیای نبی و جرجیس قدیس

می باشد. (۱)

خضر نام پیغامبری که خداوند متعال موسی علیه السلام را به تعلّم در نزد او فرستاد، و موسی بر کرده‌های او انکار آورد، و خضر حکمت اعمال خود را بدو نمود و از او جدائی جست، و خضر تا قیامت زنده باشد، و مسافران خشکی را یاری دهد چنانکه الیاس مسافران دریا را، معروف است که خضر آب حیوان را خورده و همیشه زنده می باشد. (۲)

نام و نسب آن بزرگوار

درباره نام و نسب او اختلاف کرده‌اند: ابو اسحاق ثعلبی (۳) در داستان‌های خود نقل می‌کند که نام خضر: «بلیا» پسر ملک کان پسر فالخ، پسر عابر، پسر شالخ، پسر ارفخشذ، پسر سام، پسر نوح علیه السلام است، پدرش پادشاه بسیار با عظمت بود. (۴)

نام او: «تالیا» پسر ملک کان، پسر غایر، پسر ارفخشذ، پسر سام، پسر نوح بود. (۵)

گفته‌اند: نام او «ایلینا»، پسر عامیل، پسر شمالخین، پسر

۱- المنجد بخش دوم ۲- لغت نامه دهخدا

۳- ابواسحاق ثعلبی احمد بن محمد بن ابراهیم نیشابوری صاحب تفسیر و کتاب العرائس در قصص انبیاء علیهم السلام به خاطر شیعه بودن و یا به جهت بی تعصب بودن غالباً اخبار شیعه را نقل می‌کند، وی به سال ۴۲۷ و یا در سال ۴۳۷ وفات یافت.

۴- طبری، ج ۱، ص ۲۵۶؛ المعارف، ص ۴۲؛ نهاية الارب، ج ۸، ص ۲۴۶

۵- حیوة القلوب، ج ۱، ص ۲۷۹

ارمیا، پسر علقمان پسر عیصو، پسر اسحاق، پسر ابراهیم علیه السلام بود. (۱)

ابن بابویه شیخ صدوق گفته است: اسم آن حضرت «خضرویه» بود پسر قایل، پسر آدم علیه السلام. بعضی گفته‌اند: اسم او خضرون بود، بعضی خلغیا گفته‌اند، صحیح آن است که نام او «تالیا» پسر عابر، پسر ارفخشذ، پسر سام، پسر نوح است. (۲)

ابو اسحاق ثعلبی گوید: نام خضر «ارمیا» نام پدرش حلقیا و از دودمان هارون پسر عمران است. (۳)

بعضی خیال کرده‌اند که خضر از فرزندان کسانی است که به حضرت ابراهیم علیه السلام ایمان آورده و تابع دین او بودند، و با او از بابل به شامات مهاجرت کردند. (۴)

مجمع البحرین نام خضر را «یلیا» به فتح یاء و سکون لام، و نام پدرش را ملکان بفتح میم و سکون لام ضبط کرده است.

در ضبط کلمه خضر نیز اختلاف است: بعضی آن را خَضِر به وزن کید با فتح خاء و کسر ضاد، و بعضی خَضْر با فتح خاء و سکون ضاد ضبط کرده‌اند، مشهور «خِضْر» به کسر خاء و سکون ضاد است. اسرائیلیان گویند: فینخاس بن العازر بن هارون همان پیغمبر است که مسلمانان او را خضر نامند، ایرانیان پندارند که خضر یکی از پسران

۱- دائرة المعارف بستانی، ج ۷، ص ۲۰۴-۲۰۵ - حیوة القلوب، ج ۱، ص ۲۸۵

۳- نهاية الارب، ج ۹، ص ۱۴۳، بستانی، ج ۷، ص ۴۰۴

۴- طبوی، ج ۱، ص ۲۵۶

منوچهر بود. (۱)

چرا به او خضر گفتند

لقب معروف او «خضر» است که در عربی به معنی سبز می باشد.

ثعلبی حدیثی از ابو هریره نقل کرده که پیامبر ﷺ فرموده است که خضر از این جهت خضر نامیده شده که بر پوست سفید می نشست و هر گاه برمی خاست زیر آن پوست سبزه رسته بود.

از مجاهد (۲) روایت است که خضر از این جهت خضر نامیده شده است که هر کجا نماز می گزارده است اطراف او سبز می شده است. (۳)

معجزه اش این بود که بر روی هر زمین خشک که می نشست سبز و خرم می شد، و بر هر چوب خشک که می نشست و یا تکیه می کرد، سبز می شد و برگ و شکوفه می کرد، و به این سبب او را خضر گفتند. (۴)

این علتها و مناسبتها زمانی صحیح می باشد که بگوئیم: آن بزرگوار در میان عربها به لقب خضر معروف

۱ - التنبیه و الاشراف، ص ۱۸۱

۲ - مجاهد بن جبرمکی تفسیر قرآن را سه بار از ابن عباس خواند، مسافرتها نموده و در آخر در شهر کوفه استقرار یافت، اعمش می گفت: علماء به تفسیر او اعتماد ندارند و گویند: از نصاری و یهود فرا گرفته است، در سال ۲۱ هـ ق متولد شد، در سال ۱۰۴ وفات یافت. الاعلام

۳ - نهاية الارب، ج ۸، ص ۲۴۷ و ج ۹، ص ۱۴۳

۴ - حیوة القلوب، ج ۱، ص ۲۹۷، بستانی، ج ۷، ص ۴۰۴، مجمع البحرین - مادة خضر

شده است چون کلمه خضر عربی است، سپس به سایر زبان‌ها سرایت کرده است، و یا بگوئیم: عرب‌ها به او خضر می‌گویند، و در سایر زبان‌ها لقب دیگری دارد.

سبب جاودانه بودن خضر

در تاریخ نوشته‌اند و در اخبار آمده است و همچنین نزد مردم مشهور است که حضرت خضر عمر جاودانه دارد، و تا دمیدن صور زنده می‌ماند. برای طولانی شدن عمر خضر سه سبب ذکر کرده‌اند:

۱- از آب حیات و چشمه حیوان نوشیده است.

هنگامی که ذوالقرنین در سرزمین‌ها می‌رفته است خضر در سپاه او بود و به آب حیات رسیده و از آن نوشیده است، از خاصیت آن آب، نه او آگاه بوده که آشامیده است، و نه ذوالقرنین که نیاشامیده است، و خضر از آن روی زنده بوده است، و هم اکنون زنده است. (۱)

به روایت صاحب متون الاخبار الیاس نیز در آن سفر با او مرافقت فرمود، و ایشان به آب حیات رسیده و از آن آشامیده و زنده ماندند، و تا زمان وصول ذوالقرنین همان جا قرار گرفتند، و چون اسکندر به آن جا رسید از سبب توقف پرسید، کیفیت حال بیان گفتند، ذوالقرنین فرمود: جامی آب به من دهید تا بیاشامم، خضر و الیاس به

۱- نه‌ایة‌الارب، ج ۸، ص ۲۴۷، طبری، ج ۱، ص ۲۵۶، بستانی، ج ۷، ص ۴۰۶

موضع چشمه شتافتند و آن را بازنیافتند، و اسکندر به اتفاق آن دو پیغمبر هر چند در طلب مبالغه نمود پی به سر کوی مقصود نبرد، لاجرم مایوس مراجعت کرد. (۱)

از امام رضا علیه السلام منقول است که خضر از آب حیات خورد. او زنده خواهد بود تا در صور دمیده شود، و همه زندگان بمیرند. (۲)

از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که چون ذوالقرنین شنید که در دنیا چشمه‌ای هست که هر کس از آن آب بخورد تا دمیدن صور زنده می‌ماند، در طلب آن چشمه روانه شد، خضر سپهسالار لشکر او بود، پس رفتند تا به جایی رسیدند که سیصد و شصت چشمه آب در آن جا بود، پس ذوالقرنین سیصد و شصت نفر از اصحاب خود را طلبید که خضر در میان ایشان بود، به هر یکی از ایشان ماهی نمکدار داد و گفت: هر یک ماهی خود را در یکی از این چشمه‌ها بشوئید و برای من بیاورید.

خضر چون ماهی خود را به چشمه فرو برد زنده شده از دست او رها شد و به میان آب رفت، پس خضر جامه خود را انداخت و خود را در آن آب افکند برای طلب آن ماهی مکرر سر در آن آب فرو برد، و از آن خورد، و ماهی بدستش نیامده بیرون آمد.

چون به نزد ذوالقرنین برگشتند ماهی‌ها را جمع کرد و گفت: یکی کم است، تفحص کنید نزد کیست، گفتند: خضر

۱ - حبیب السیر، ج ۱، ص ۴۲

۲ - حیوة القلوب، ج ۱، ص ۲۸۶

ماهی خود را نیاورده است، چون خضر را طلبید از او سؤال کرد، خضر قصه ماهی را نقل کرد، ذوالقرنین پرسید: تو چه کردی؟ گفت: من از پی آن ماهی به آب فرو رفتم آن را نیافتم بیرون آمدم، پرسید: از آن آب خوردی؟ گفت: بلی، دیگر هر چه طلب کرد ذوالقرنین آن چشمه را نیافت. (۱)

این سیصد و شصت چشمه کجا بود؟ چرا تا حال دیده نشده است؟ ذوالقرنین از کجا دانسته بود که در دنیا همچو چشمه‌ای هست؟ و با چه علامت و نشانی به طرف آن می‌رفت؟ چرا چشمه در مرحله اول یافت شد و بعدا یافت نشد؟ چرا ذوالقرنین از آب هر یکی از آن چشمه‌ها نخورد تا به چشمه حیوان دست یافته باشد؟ و چراهای دیگر که همگی جواب می‌خواهد.

۲- تاثیر ساعت مخصوص و طلوع ستاره‌ای بوده است. گویند که خضر پسر خاله ذوالقرنین است پدر ذوالقرنین ستاره شناس بود، چهل سال بود که انتظار ستاره‌ای را می‌کشید که هر کس موقع طلوع آن ستاره، با همسرش همبستر شود فرزندی می‌آورد که تا آخر دهر باقی می‌ماند، چون شب طلوع آن ستاره فرا رسید می‌خواست قدری استراحت کند به همسرش گفت: چون از این محل آسمان ستاره‌ای طلوع کند - محل را به همسرش نشان داد - مرا بیدار کن، و جریان را به او گفت.

۱- حوۃ التلوپ، ج ۱، ص ۴۸۶ قصص الانبیاء راوتنتی: ۴۱

خواهرِ مادرِ ذوالقرنین که همسایه ایشان بود، سخن آنها را می شنید چون ستاره طلوع کرد مادر ذوالقرنین خجالت کشید که شوهرش را بیدار کند، خواهرش شوهر خود را بیدار کرد و همبستر شدند به خضر حامله شد. (۱)

ولی این فرضیه داستانی است شبیه به افسانه، از آن زمان تا حال بسیار چهل سالها گذشته و هر شب در دنیا صدها مرد با همسرش همبستر شده است چرا یکی مصادف با طلوع آن ستاره نشده است که دائم العمر دیگری بدنیا بیاید؟!

۳- در اثر دعای حضرت آدم جاودانه شده است.

ابن عساکر از ابواسحاق نقل می کند که چون موقع مرگ، حضرت آدم فرا رسید فرزندان او را جمع کرد و فرمود: خدا به اهل زمین بلائی نازل خواهد کرد، جسد مرا با خود به مغازه ای ببرید، چون بلا بر طرف شد جنازه را پائین آورده ببرید در سرزمین شام دفن کنید، و دعا کرد که هر کس او را دفن کند خدا عمر او را تا روز قیامت طولانی کند.

جسد آدم در مغازه بود تا آنکه خضر آن را برده دفن کرد، خدا هم به وعده خود وفا نموده عمر خضر را طولانی نمود لذا او زنده خواهد ماند تا زمانیکه خودش می خواهد. (۲)

۱- پستانی، ج ۷، ص ۴۰۴، حیوة الحیوان - مادة السعلاة

۲- الدر المنثور، ج ۵، ص ۴۲۰؛ تفسیر روح المعانی، ج ۱۵

قبر حضرت آدم در شام نیست بلکه در نجف اشرف در جوار امیرالمؤمنین علیه السلام است، و استخوانهایش را طبق روایات حضرت نوح با کشتی آورده و در نجف دفن کرده است.

تولد، نشو، نما و ازدواج خضر

گویند: حضرت خضر از شاهزادگان بود، مادرش او را در غاری بدنیا آورد و رفت، گوسفندی از گله مردی می آمد و او را شیر می داد، صاحب گوسفند متوجه شد و او را در غار پیدا کرده و به خانه اش برد، و او را تربیت کرده و خواندن و نوشتن آموخت، شاه که پدر او بود به نویسندهای احتیاج پیدا کرد که **صُحُفِ ابراهیم** و شیث را برایش بنویسد، نویسندگانی را که خضر هم در میان آنها بود جمع و امتحان کرد، در آن میان **خَطِ خضر** را پسندید، لذا او را به نویسندگی خود انتخاب کرد.

شاه نمی دانست که این نویسنده جوان پسر او است، چون از حسب و نسب او تحقیق کرد معلوم شد که فرزند خودش است لذا او را به خود نزدیک نمود و متولی کارهای مردم کرد. (۱)

چرا مادر این شاهزاده او را در غار زائید و انداخت و رفت؟ این گوسفند مهربان چگونه این نوزاد را یافت، چرا مادرش هیچ به سراغ او نیامد؟!

از امام صادق علیه السلام روایتی نقل شده که خضر از اولاد پادشاهان بود و به خدا ایمان آورده بود، در حجره‌ای از خانه پدرش خلوت گزیده و عبادت خدا می‌کرد، پدرش را فرزندی جز او نبود، مردم به پدرش گفتند: تو را فرزندی به غیر او نیست برای او زنی بگیر شاید خدا به او فرزندی روزی کند که پادشاهی در او و فرزندان او بماند.

پدرش برای او زنی با کره گرفت، ولی وی به او رغبت نکرد و دست نزد، او را طلاق دادند، یک زن بیوه زایا گرفتند به او هم دست نزد، چون پدرش از جریان آگاه شد به خضر غضب کرده و او را در حجره‌ای حبس کرد و درش به گل و سنگ برآوردند، چون روز دیگر شد شفقت پدری به حرکت آمده فرمود: در را بگشایند چون در را گشودند خضر را در حجره نیافتند، حق تعالی به او قوتی کرامت کرد که به هر صورتی که خواهد مصور می‌شود، و از نظر مردم می‌تواند پنهان شود.^(۱)

مقام معنوی خضر

درباره مقام و موقعیت معنوی حضرت خضر اختلاف کرده‌اند، بعضی گفته‌اند: از بندگان خالص خدا و از اولیاءالله است مثل لقمان حکیم و پیغمبر نیست، و بعضی گفته‌اند: پیغمبر است و خدا او را بعد از حضرت شعیب

۱- حیوة القلوب، ج ۱، ص ۲۸۵؛ بستانی ۷، ص ۴۰۵؛ مجمع البحرین؛ قصص الانبیاء راوندی، ص ۱۵۸

مبعوث نموده و به او عمر زیاد عطا فرمود، و او از چشم بسیار مردم محجوب است، و تا آخر الزمان زنده می ماند. (۱)

اکثر مردم گفته اند: او پیغمبر است به دو دلیل، یکی این که او از حضرت موسی که پیغمبر اولوالعزم (۲) است اعلم بود و معلّم او شد، و دیگری آیه «وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي إِنْ كَارَهَا رَأَى بِهَ دَسْتُورَ خُودِ إِنْجَامِ نَدَادِمِ» که کارهای خود را دستور خدائی معرفی می کند. (۳)

به سند معتبر از امام صادق علیه السلام نقل شده که خضر علیه السلام پیغمبر مرسل بود، خدا او را به سوی قومی مبعوث گردانید، و او ایشان را به یگانه پرستی خدا، و اقرار به پیغمبران و کتاب های خدا دعوت کرد. (۴)

ابو اسحاق ثعلبی گوید: پس از آن که بنی اسرائیل پیامبر خود «شعیا» را کشتند پادشاهی را برای بنی اسرائیل خلیفه نمود به نام «ناشیه بن اموص» و خضر را به پیامبری ایشان مبعوث نمود. (۵)

زمان بعثت و فعالیت خضر

ابو جعفر طبری گوید: به عقیده اکثر دانشمندان اهل

۱- بستانی ج ۷، ص ۴۰۴

۲- پیامبرانی که صاحب دین مستقل و کتاب آسمانی بودند، و آنها عبارتند از: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و حضرت محمد صلی الله علیه و آله.

۳- مجمع البحرین ماده خضر ۴- حیوة القلوب، ج ۱، ص ۲۷۹

۵- نهاية الارب، ج ۹، ص ۱۴۳؛ طبری، ج ۱، ص ۲۵۷

کتابِ اول (تورات و کتب عهد عتیق) خضر در زمان سلطنت فریدون شاه بود که پیش از موسی بن عمران بوده است.

و گفته‌اند: خضر در مقدمهٔ سپاه ذوالقرنین کبیر بوده است، و او با حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام معاصر بوده است. (۱)

ابن اسحاق ثعلبی نقل نموده که در زمان سلطنت ناشیه بن اموص پادشاه بنی اسرائیل بود، مبعوث شد (قبلاً گفته شد).

طبری گوید: میان سلطنت ناشیه و فریدون زیاده از هزار سال فاصله هست، چگونه می‌شود که خضر در هر دو زمان باشد، ناشیه در زمان بشتاسب بن لهراسب بود، میان بشتاسب و فریدون روزگار زیاد فاصله بود، لذا قول آنهایی که می‌گویند خضر در زمان فریدون و قبل از موسی بن عمران، یا در زمان ذوالقرنین کبیر بود به حق شبیه‌تر است، به دلیل خبری که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که عالمی که حضرت موسی مأمور شد به خدمت او برسد خضر بود.

مگر این که در تصحیح این دو نقل (بودن در زمان ذوالقرنین، و بودن در زمان ناشیه) بگوئیم که در زمان ذوالقرنین بود چون از آب حیات خورد جاودانه شد و زنده مانده ولی در زمان ذوالقرنین و فریدون مبعوث نشد و

۱- طبری، ج ۱، ص ۲۵۶؛ بستانی، ۷، ص ۴۰۶، نهاية الارب، ج ۸، ص ۲۴۷

زنده مانده و در زمان ناشیبه مبعوث شد. (۱)

خضر و الیاس ملاقات می کنند

سید ابن طاووس رحمه الله (۲) روایت کرده است که خضر و الیاس در هر موسم حج (موقع انجام اعمال حج) به یکدیگر می رسند، چون می خواهند از یکدیگر جدا شوند این دعا را می خوانند:

بِسْمِ اللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ، لِقُوَّةِ إِلَّا بِاللَّهِ، مَا شَاءَ اللَّهُ كُلُّ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ، مَا شَاءَ اللَّهُ الْخَيْرُ بِيَدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، مَا شَاءَ اللَّهُ لَا يَصْرِفُ السُّوءَ إِلَّا اللَّهُ (۳)

اسماعیل بن کثیر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمود: در روز عرفه هر سال جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و خضر در صحرای عرفات جمع می شوند و عبادت می کنند. (۴)

اهل تاریخ گویند: خضر و الیاس هر سال روز عید اضحی در مسجد قبا با یکدیگر ملاقات می نمایند، و ساعتی صحبت داشته به تمشیت اشعار خود قیام

۱- طبری، ج ۱، ص ۲۵۷

۲- سید جلیل القدر، عالم بزرگوار شیعه سید علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن احمد ملقب به طاووس که به خاطر جدش به سید بن طاووس معروف شد و صاحب کتب بسیار است از جمله اقبال، مصباح الزائر، اللهوف. وی روز پنجشنبه نیمه محرم الحرام سال ۵۸۹ متولد شد و در روز پنجم ذوالقعدة الحرام سال ۶۶۴ وفات یافت.

۳- حیوة القلوب، ج ۱، ص ۲۸۷، بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۳۱۹؛ الدرالمشور، ج ۱،

۴- قصص الانبیاء تعلیمی

می فرمایند. (۱)

ثعلبی گوید: عبدالله بن شونب گوید: خضر از نژاد فارس است، و الیاس از نژاد بنی اسرائیل هر سال در موسم حج با هم ملاقات می کنند (۲)

ابن عساکر نقل می کند که الیاس و خضر ماه رمضان را در بیت المقدس روزه می گیرند، و هر سال حج بجا می آورند و یکبار از آب زمزم می نوشند تا سال آینده برای آنها کفایت می کند. (۳)

انس می گوید: رسول خدا فرمود: خضر در دریا، اَلتَّيْسَعِ در خشکی، هستند هر شب بالای سدی که ذوالقرنین میان مردم و یا جرج و مأجوج ساخته جمع می شوند، و هر سال حج و عمره بجا می آورند و از آب زمزم می نوشند که برای سال آینده به آنها کفایت می کند. (۴)

آقرارگاه حضرت خضر

امام صادق علیه السلام فرمود: مسجد سهله محلّ خوابگاه مرکب راکب است، گفتند: راکب کیست؟ فرمود: خضر است. (۵)

ملاقات خضر و موسی علیه السلام

امام رضا علیه السلام در نامه ای نوشت: موسی علیه السلام عالم را در

۱ - حبیب السیر، ج ۱، ص ۱۰۷
 ۲ - طبری، ج ۱، ص ۲۵۶
 ۳ - تفسیر روح المعانی، ج ۱، ص ۲۹۵؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۴۳۴
 ۴ - الدر المنثور، ج ۵، ص ۴۳۴
 ۵ - بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۳۰۳

یکی از جزائر دریافت و به او سلام کرد، عالم از سلام او تعجب کرد - چون در آن دیار سلام مرسوم نبود - پرسید: تو کیستی؟ گفت: من موسی بن عمرانم، پرسید: موسائی که خدا با او تکلم نمود؟ گفت: بلی، پرسید: حاجت تو چیست؟ گفت: آمده‌ام از علمی که به تو تعلیم داده شده به من تعلیم دهی.

عالم گفت: من به امری مأمور هستم که تو طاقت آن را نداری و تو به امری مأمور هستی که من طاقت آن را ندارم، سپس از بلاها و مصائبی که به آل محمد علیهم‌السلام رسد خبر داد تا آنکه هر دو به شدت گریستند، پس از فضائل آل محمد علیهم‌السلام خبر داد تا آنکه موسی گفت: ایکاش من هم از آل محمد بودم. (۱)

نظیر این روایت از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است و در این روایت نیز آمده که عالم از آل محمد علیهم‌السلام و از گرفتاری آنها و از مصائبی که به آنها می‌رسد خبر داد که هر دو به شدت گریستند، پس از فضل محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام آن قدر خبر داد که موسی گفت: کاش من از امت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بودم. (۲)

خضر در قرآن

در قرآن کریم نام حضرت خضر صریحاً ذکر نشده

۱- بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۲۷۹؛ حیوة القلوب، ج ۱، ص ۲۷۷

۲- بحار، ج ۱۳، ص ۳۰۱؛ حیوة القلوب، ج ۱، ص ۲۸۱

است، بلکه داستان ملاقات حضرت موسی علیه السلام با شخصی ذکر شده که قرآن او را با عنوان «عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا»^(۱) معرفی می کند، اکثر مفسران و روایات زیاد می گویند: این بنده انتخاب شده خدای متعال حضرت خضر بوده است.

خلاصه داستان بدین قرار است: خدای متعال به جهتی که در کتب تفسیر و اخبار آمده است حضرت موسی را امر می کند که نزد این بنده عالم برود، موسی با «فتا»ی خود^(۲) حرکت کرده این بنده خدا را پیدا کردند.

حضرت موسی علیه السلام گفت: اجازه می دهی که از تو متابعت کنم تا از علم و رشدی که به تو تعلیم شده است به من تعلیم نمائی؟ گفت: تو این صبر به کارهای مرا نداری، چگونه می توانی صبر کنی به آنچه دانش تو به آن احاطه ندارد؟! گفت: ان شاء الله مرا صبر کننده می یابی، و امر تو را مخالفت نمی کنم، گفت: اگر از من متابعت کنی چیزی از من میسر تا خودم حدیث آن را بگویم.

پس به راه افتادند تا کنار دریا رسیده سوار کشتی شدند، در میان دریا عالم شروع کرد به سوراخ نمودن کشتی، موسی ناراحت شد و گفت: کشتی را سوراخ کردی که سرنشینان آن را غرق کنی؟! کاری زشت انجام دادی،

۱- بنده ای از بندگان ما که از جانب ما به او رحمتی عطا کرده، و از جانب ما به او علمی تعلیم کرده بودیم.

۲- به معنی خدمتگزار، که می گویند: منظور یوشع بن نون است که وصی حضرت موسی علیه السلام بود.

عالم گفت: به تو نگفتم که نمی‌توانی به کارهای من صبر کنی؟! موسی گفت: روی این فراموشکاری مرا مؤاخذه نکن، و مرا به سختی و انداز.

از کشتی پیاده شده به راه افتادند که با نوجوانی مصادف شدند، عالم او را کشت، موسی اعتراض کرد و گفت: نفس پاکی را که خونی نریخته بود کشتی؟ به راستی که کار بدی کردی، عالم گفت: به تو نگفتم که نمی‌توانی با من صبر کنی؟ موسی گفت: اگر بعد از این از تو چیزی پرسیدم با من همراهی نکن که از جانب من معذور می‌باشی.

باز به راه خود ادامه دادند تا به قریه ای رسیدند و از اهل قریه طعام خواستند، آنها از پذیرفتن این مهمانهای محترم سر باز زدند، موسی و عالم در آن قریه دیواری دیدند که در شرف فرو ریختن بود، عالم آن دیوار را به پا کرد، موسی گفت: اینها که از ما پذیرائی نکردند کاش به این کار دستمزدی می‌گرفتی؟ عالم گفت: اینک موقع جدائی من و تو فرا رسیده است، تاویل آنچه را که کردم به تو می‌گویم:

اما کشتی که سوراخش کردم مال عده ای مسکین بود که برای تأمین معاش در دریا کار می‌کردند، پادشاهی در بی آنها بود که هر کشتی سالم را به طور غضب می‌گرفت، من آن را معیوب و سوراخ کردم که از گرفتن آن صرف نظر کند. و اما پسری که کشتم کافر بود، و پدر و مادرش مؤمن بودند، نگران شدیم که او زنده بماند با کفر و طغیان

خود آنها را منحرف سازد، لذا خواستم که خدا به جای او به آنها فرزندی مرحمت کند که به رشد و مهربانی نزدیکتر و شایسته تر باشد.

و اما آن دیوار که به پا داشتم مال دو پسر یتیم از اهل این قریه بود، زیر آن گنجی نهفته بود که متعلق به آن دو بود، چون پدر آنها شخص صالح بود، به خاطر صالح بودن پدرشان خدا خواست آنها به حد بلوغ رسیده گنج خود را استخراج کنند، من این کارها را از ناحیه خود نکردم، بلکه به امر خدا بود، آن بود تاویل کارهای من که نتوانستی به آنها صبر کنی. این داستان در سوره کهف آمده است.

سیفِ تَمَّار گوید: با جماعتی از شیعه در حجر اسماعیل در خدمت امام صادق علیه السلام بودیم، حضرت فرمود: برای ما مراقب و جاسوس هست؟ گفتیم در این دوروبرها جاسوسی نیست، حضرت سه بار فرمود: به ربِّ بیت سوگند اگر من نزد موسی و خضر بودم به آنها می گفتم که من از آنها داناترم، و به آنها خبر می دادم از چیزهایی که نزد آنها نبود، چون به موسی و خضر «علم ما کان» (آنچه بوده است) داده شده بود، ولی «علم ما یكون» و «ما هو کائن»، (آنچه در آینده می شود و آنچه هست) تا روز قیامت به آنها داده نشده بود، و ما آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله ارث برده ایم. (۱)

۱- بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۳۰۰، اصول کافی، ج ۱، ص ۳۶۰

خضر در دعاها و زیارتها

در دعاهاى ماثور نام حضرت خضر آمده است که به چند فقره از باب نمونه اشاره مى شود:

در دعای امّ داود که در نیمه رجب خوانده مى شود آمده است: «یا رادّ موسى لأبيه، و زائد الخضر فى عليه»، ای برگرداننده موسى به مادرش، و افزون کننده علم خضر.

و در دعای شب عرفه آمده است: «و بالاسم الذى مشى به الخضر على قليل الماء كذا مشى به على جدد الارض»، و به حق آن نامى که به برکت آن خضر بالای امواج و ارتفاعات آب راه مى رود همچنانکه در زمین هموار راه مى رود.

و در دعای کنزالعرش که در قهج الدعوات آمده است: «و بالاسم الذى مشى به الخضر على الماء فلم يبتل قدماه»، و به حق آن نامى که به برکت آن خضر روی آب راه مى رود و قدمهایش تر نمى شود.

و همچنین خضر در اماکن متبرکه موقع زیارت و دعا و نماز دیده شده که به دو مورد اشاره مى شود:

(الف) راوی مى گوید: از حج برگشته بودیم وارد مسجد سهله شدیم مردی را در حال رکوع و سجود دیدیم، چون از نماز فارغ شد این دعا را خواند: «اللهم أنت الله لا إله إلا أنت...» پس برخاسته به یک گوشه مسجد رفت، ما هم با او رفتیم، دو رکعت نماز خواند چون از نماز فارغ شد این دعا را خواند: «اللهم بحق هذه البقعة الشريفة، و بحق من تعبد لك فيها...» سپس از آن جا برخاست، پرسیدیم: این جا کجا

است؟ فرمود: خانه ابراهیم خلیل است که از آن جا به جنگ عمالقه می رفت.

سپس به زاویه غربی رفته دو رکعت نماز خواند و دست به دعا برداشت و گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي صَلَّيْتُ هَذِهِ الصَّلَاةَ...»
سپس به زاویه شرقی رفته دو رکعت نماز خواند و گفت: «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَتْ الذُّنُوبُ وَالْخَطَايَا قَدْ أَخْلَقَتْ وَجْهِي عِنْدَكَ...»
پس روی به خاک نهاد، سپس برخاست و از مسجد خارج شد، پرسیدیم این جا کجاست؟ گفت: مقام صالحان و انبیاء و مرسلین است.

همراه او رفتیم در مقابل مسجد سهله مسجد کوچکی بود وارد آن شد، در آن جا با آرامش و وقار دو رکعت نماز خواند سپس دستهایش را گشود و گفت: «إِلَهِي قَدْ مَدَّ إِلَيْكَ الْخَاطِئُ الْمَذْنِبُ يَدَيْهِ...» پس گریست و روی راست خود را به زمین نهاد و گفت: «إِزْحَمْ مِنْ أَسَاءِ وَاقْتَرَفْ، وَاسْتَكَانَ وَاعْتَرَفَ» سپس روی چپ خود را به زمین نهاد و گفت: «عَظُمَ الذَّنْبُ مِنْ عَبْدِكَ فَلْيَحْسِنِ الْعَفْوَ مِنْ عِنْدِكَ يَا كَرِيمَ»

برخاست و از مسجد خارج شد دنبالش رفتیم و پرسیدیم: نام این مسجد چیست؟ گفت: مسجد زید بن صوحان (۱) است که صاحب علی بن ابی طالب بود، و این دعا دعای او است، سپس از نظر ما غائب شد، رفیقم گفت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱ - زید بن صوحان برادر صعصعة بن صوحان از بزرگان و اخیار و علاقمندان امیرالمؤمنین علیه السلام بود، در جنگ جمل به دست طرفداران عایشه کشته شد. گویند چون عایشه از کشته شدن او خبر یافت انالله و انا الیه راجعون گفت. علی علیه السلام کنار نعش او آمد و فرمود: خدا تو را رحمت کند ای زید کم زحمت و بزرگ منفعت بودی.

او حضرت خضر بود. (ب) ابو هشام گفت: با دوستی در مسجد کوفه نشسته بودم، مردی که بر عادت مسافران بارانی پوشیده بود وارد مسجد شد، نزدیک استوانه‌ای رفت و دو رکعت نماز کرده آنکه بر ما آمد و بنشست گفت: مردمانی را می بینم که می گویند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَكْتُومِ»، (خدا بحق نام پنهانت از تو سؤال می کنم) بلی خدا را نامی باشد پنهان از بندگان.

نبینی از آدم و حوا چون درماتند خدا را با چه نام خواندند؟ گفتند «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا» خدای تعالی توبه ایشان را قبول کرد، نوح چون از دست کفار در ماند خدا را با این نام خوانده «رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا» خدا دعایش را اجابت کرد، ابراهیم عليه السلام چون حاجتی داشت خدا را با این نام خواند: «رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ الْإِحْسَانَ بِالصَّالِحِينَ» اجابتش آمد، موسی عليه السلام چون قبطی را بکشت گفت: «رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي» اجابتش آمد که «فَغْفِرْ لَهُ».

سلیمان چون ملک خواست و مغفرت، به این نام خواند و گفت: «رَبِّ اغْفِرْ لِي، وَ هَبْ لِي مَلَكًا لَا يُتَّبِعُنِي لِأَخْذِ مَنْ بَعْدِي» خدای تعالی اجابت فرمود.

زکریا چون از خدای تعالی فرزند خواست خدا را با این نام بخواند: «رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ» خدای تعالی او را اجابت نمود و یحیی را به او داد، سید اولاد آدم محمد رسول صلی الله علیه و آله هم خدا را بدین نام خواند: «رَبِّ اغْفِرْ وَ ارْحَمْ وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ» خدای تعالی او را اجابت کرد که

«لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ»

آنکه صالحانِ اُمّتِ او چون خدا را با این نام خواندند:
 «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا...» تَوَقَّعِ اجَابَتِ ايشان چنين آمد:
 «فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ» آنکه آن طرید مملکت (شیطان) که
 بدترین خلق است خدای را با این نام خواند: «رَبِّ فَانظُرْنِي
 اِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» اجابَتِ آمد: «اِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ» پس خدا را
 نامی از این بزرگوارتر می باشد؟ این بگفت و ناپیدا شد، تا
 بدانستیم که آن خضر است. (۱)



فصل دوم

خضر و رسول اکرم ﷺ



رسول الله فضل تو بر سایر انبیاء مانند فضل ماه رمضان است بر سایر ماهها، و فضل امت تو بر سایر امتهای مانند فضل روز جمعه است بر سایر ایام. (۱)

خضر در تعزیتِ نبوی

امام رضا علیه السلام می فرماید: چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت نمود، خضر آمده بر در خانه ای که حضرات «علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام» در آن بودند، و جنازه مطهر رسول خدا به لباس پیچیده در آن بود، ایستاد و گفت: «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ، كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ، وَإِنَّمَا تُوَفُّونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»، خدا جانشین هر هلاک شونده، تسلی دهنده هر مصیبت، و جبران کننده هر فوت شونده است، پس به او توکل و اطمینان کنید. برای من و خودتان از خدا طلب مغفرت کنید، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: این برادرم خضر است که برای تعزیت شما از مصیبت رسول خدا آمده است. (۲)

خضر در تشییع پیغمبر

ابن عباس از علی - کرم الله وجهه - نقل می کند که آن حضرت فرمود: چون رسول خدا رحلت نمود، و مردم متفرق شدند و خانه خالی گشت، خواستیم جسد شریف را

۱ - قصص الانبیاء ثعلبی؛ بستانی، ج ۱۷، ص ۴۰۶

۲ - بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۲۹۹

غسل دهیم، از گوشه خانه صدائی شنیدیم که با آواز بلند می گفت: محمد را غسل ندهید چون او طاهر و مطهر است، در قلبم چیزی افتاد، گفتم: و ای بر تو، کیستی؟ خود پیغمبر ما را به این مهم امر کرده است.

سپس صدای دیگر از گوشه خانه شنیده شد که با صدای بلند می گفت: محمد (ص) را غسل دهید که صدای اول از شیطان بود، به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حسد می کند از این که غسل داده شده به قبر برود، گفتم: خدا تو را جزای خیر دهد که به من گفتی که آن شیطان بود، تو کیستی گفت: من خضر هستم به تشییع جنازه حضرت محمد حاضر شده‌ام. (۱)



فصل سوّم

خضر و امير المؤمنين عليه السلام



تو خلیفه چهارم هستی

امام رضا علیه السلام از پدرانیش نقل می کند که علی علیه السلام می فرمود: روزی در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله می رفتیم که با مردی بلند قامت پهن شانه، محاسن پُر پشت روبرو شدیم، به رسول خدا سلام و احترام کرد، رو به من نمود و گفت: «السلامُ علیک یا رابعَ الخُلَفاءِ و رَحْمَةُ اللهِ و بَرَکاتُهُ»، (سلام بر تو ای چهارمین خلیفا)، سپس به رسول خدا گفت: مگر او چنین نیست یا رسول الله؟ فرمود: بلی چنین است، آن مرد رفت.

عرض کردم یا رسول الله این چه بود که این مرد به من گفت و تو تصدیق کردی؟ فرمود: حمد خدا را که تو آن چنانی، خدای متعال در کتاب خود می فرماید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، (من در روی زمین خلیفه قرار خواهم

داد) ^(۱) آدم علیه السلام خلیفه مجعول در زمین بود.
و خدای متعال می فرماید: «یا داوُد اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي
الْاَرْضِ»، (ای داود ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم) ^(۲) پس
داود خلیفه دوم بود.

و خدای متعال از حضرت موسی حکایت می کند که به
هارون گفت: «أَخْلَقْنِي فِي قَوْمِي وَ أَصْلَحَ»، (در میان قوم خلیفه
من باش و اصلاح کن) ^(۳) پس هارون سومین خلیفه بود.
و خدای متعال می فرماید: «وَ اذَانٌ مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ اِلَى
النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْاَكْبَرِ»، (از جانب خدا و رسولش به مردم
اعلان می شود، اعلان کننده از جانب خدا و رسولش تو
بودی، تو وصی من و وزیر من هستی، قضا کننده دین های
من و ادا کننده احکام خدا از جانب من می باشی، تو از من
به منزله هارون می باشی، از موسی، جز این که بعد از من
پیغمبری نیست). پس تو چهارمین خلفا می باشی چنانکه
آن شیخ به تو سلام کرد، مگر نمی دانی او که بود؟ گفتم:
نه، فرمود: برادرت خضر بود، این را بدان ^(۴)

از علی علیه السلام مسأله پرسید

امام جواد علیه السلام می فرمود روزی امیرالمؤمنین علیه السلام در
حالی که بدست سلمان تکیه کرده بود و امام حسن علیه السلام
همراهش بود وارد مسجد الحرام شدند، در این موقع مردی

۱- سوره بقره، آیه ۳۰

۲- سوره ص، آیه ۲۶

۳- سوره اعراف، آیه ۱۴۲

۴- بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۴۱۷

با هیئت خوش، لباس زیبا جلو آمده به امیرالمؤمنین سلام کرد، حضرت جواب داد و نشست.

مرد گفت: یا امیرالمؤمنین سه مسأله از تو می پرسم اگر جواب دادی میدانم قومی که در کار تو آن چنانی قضاوت کرده اند در دنیا و آخرت اشخاص مورد اطمینان و امین نمی باشند، و اگر طور دیگر باشد - نتوانی جواب دهی - میدانم که تو و آنها مساوی می باشید، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند از هرچه می خواهی بپرس

مرد گفت: به من بگو وقتی که انسان می خوابد روحش به کجا می رود؟ و انسان چگونه به یاد می آورد و فراموش می کند؟ و چگونه می شود که اولاد شبیه عموها و داییها می شود؟

حضرت به امام حسن علیه السلام فرمود: ای ابو محمد مسائل او را جواب ده، امام حسن فرمود: پرسیدی: موقعی که انسان می خوابد روحش به کجا می رود؟ روح متعلق به ریح (باد) است، ریح متعلق به هوا است تا وقتی که صاحبش برای بیدار شدن حرکت کند، پس اگر خدای متعال به بازگشت روح به بدن صاحبش اجازه دهد روح ریح را جذب می کند و ریح هوا را جذب می کند، روح به بدن صاحبش بر می گردد، و اگر اجازه بازگشت ندهد هوا ریح را جذب می کند، و ریح روح را جذب می کند در نتیجه روح تا قیامت به صاحبش بر نمی گردد.

سؤال کردی از یادآوری و فراموشی انسان، قلب انسان میان حقه ای است، بالای حقه طبقی است، اگر انسان

به محمد و آل محمد صلوات بفرستد طبق از روی حُقه بر طرف می شود و قلب روشن می گردد و فراموش شده ها به یاد می افتد، و اگر بر محمد و آل محمد صلوات بفرستد طبق روی حُقه میافتد و قلب تاریک می گردد و مطلب را فراموش می کند.

از شباهت مولود به عموها و دائیها پرسیدی، اگر انسان با قلب ساکن و رگهای آرام و بدن بی اضطراب با همسر خود نزدیکی کند و نطفه در این حال به رحم ریخته شود فرزند شبیه پدر و مادر درآید و اگر مرد با قلب غیر ساکن، رگهای نا آرام، و بدن مضطرب همبستر شد نطفه مضطرب شده به یکی از رگها برخورد می کند اگر به رگهای عموها برخورد کند شبیه آنها می شود و اگر به رگهای دائیها برخورد کند شبیه آنها می شود.

مرد گفت: شهادت میدهم که معبودی جز خدا نیست، و شهادت میدهم که محمد ﷺ رسول خدا است، و شهادت میدهم که تو - اشاره نمود به امیرالمؤمنین علی - وصی رسول خدا و قائم به حجت او هستی، و شهادت میدهم که تو - اشاره نمود به امام حسن علی - وصی و قائم به حجت او می باشی و شهادت میدهم که حسین بن علی وصی پدرت و قائم به حجت او می باشد، و شهادت میدهم که علی بن الحسین قائم به امر حسین می باشد.

و شهادت میدهم به محمد بن علی که قائم به امر علی بن الحسین می باشد، و شهادت میدهم به جعفر بن محمد که قائم به امر محمد بن علی می باشد، و شهادت میدهم به

موسی بن جعفر که قائم به امر جعفر بن محمد می باشد، و شهادت میدهم به علی بن موسی که قائم به امر موسی بن جعفر می باشد، و شهادت می دهم به محمد بن علی که قائم به امر علی بن موسی می باشد، و شهادت می دهم به علی بن محمد که قائم به امر محمد بن علی می باشد، و شهادت می دهم به حسن بن علی که قائم به امر علی بن محمد می باشد.

و شهادت می دهم به مردی از فرزندان حسن بن علی که نام و کنیه اش گفته نمی شود تا آنکه ظهور کرده زمین را پر از عدل کند همچنانکه پر از جور شده باشد و او به امر حسن بن علی قیام کند، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا امیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ سَبِیْسَ بَرَخَاسْتِ وَ رَفْتِ .

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابو محمد او را تعقیب کن بین به کجا می رود، امام حسن علیه السلام در پی او خارج شد فرمود: فقط این را دیدم که پا از مسجد بیرون گذاشت پس ندانستم به کجا رفت، به خدمت امیرالمؤمنین برگشته جریان را گفتم، فرمود: ای ابو محمد او را شناختی؟ گفتم: خدا و رسول خدا و امیرالمؤمنین دانستند، فرمود: او خضر بود. ^(۱)

بعض مطالب این داستان به تفسیر و توضیح احتیاج دارد که به اهلیش موکول می شود.

۱- بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۴۱۵، کمال الدین، ص ۳۱۳، عیون اخبار الرضا ص ۳۹

به علی علیه السلام پیغام داد

اصبغ بن نباته ^(۱) گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه کنار اسطوانه هفتم مشغول نماز بود مردی سفید محاسن که دو برد سبزه رنگ در برداشت و وارد مسجد شد، چون امام سلام نماز را داد آن مرد خم شد سر امام را بوسید، سپس دست حضرت را گرفته از در کفنه از مسجد بیرون شدند.

ما نگران شده با سرعت از پی آنها بیرون شدیم دیدیم که امام از چهار شوق کفنه بسوی ما میاید و فرمود: شما را چه شده است؟ گفتیم: از این مرد بر شما نگران شدیم، فرمود: او برادرم خضر بود، مگر نه دیدید که بر من خم شد - سرم را بوسید - گفتیم بلی دیدیم.

فرمود او به من گفت: تو در شهری می باشی که هیچ شخص جبار و متکبر به آن قصد بد نمی کند مگر آنکه خداوند او را هلاک می کند. از مردم در حذر باش، من برای مشایعت او از مسجد خارج شدم، چون می خواست به ظهر کوفه (نجف) برود. ^(۲)

یاز اصبغ گوید: میثم تمار ^(۳) کنار آن اسطوانه مشغول

۱ - اصبغ بن نباته از دلاوران عراقی و از ذخایر و خواص اصحاب علی علیه السلام و از شرطه الخمیس بود.

۲ - بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۱۳۱، مناقب، ج ۱، ص ۲۰۹

۳ - میثم بن یحیی تمار از خواص امیرالمؤمنین و از بزرگان شیعه بود، از منایا و بلایا خیر داشت و در محبت امیرالمؤمنین علیه السلام به دستور عیدالله بن زیاد به شهادت رسید.

نماز بود که خضر آمد و گفت: ای صاحب ساریه به صاحب خانه (یعنی علی علیه السلام) سلام برسان و به او بگو که من اول به سراغ او رفتم که سلامش کنم دیدم خوابیده است. (۱)

لز عمر دنیا پرسید:

حارث اعور همدانی (۲) گوید: در نخيله در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام شیخی دیدم، پرسیدم یا امیرالمؤمنین این کیست؟ فرمود: این برادرم خضر است آمده بود از من می پرسید از عمر دنیا چقدر مانده است، من هم از او پرسیدم از عمر دنیا چقدر گذشته است؛ او به من خبر داد، من به آنچه از او پرسیدم آگاهتر بودم.

سپس حضرت فرمود: طبقی خرما از آسمان برای ما آمد، خضر خرماها را خورد و هسته‌هایش را به دور انداخت ولی من خوردم و هسته‌هایش را در دستم جمع کردم، حارث گوید: عرض کردم یا امیرالمؤمنین آنها را به من مرحمت کنید، داد و من هم بردم و کاشتم، پس از مدتی خرمای خیلی خوب درآمد که مانند آن ندیده بودم. (۳)

روزی علی علیه السلام روی منبر فرمود: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقُدُونِي»، مردی برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین در این

۱- بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۱۳۱؛ مناقب، ج ۱، ص ۴۹

۲- حارث اعور پسر عبدالله همدانی از اولیاء امیرالمؤمنین علیه السلام و از داناترین مردم بود که در سال ۶۵ وفات یافت.

۳- بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۱۳۱؛ قصص الانبیاء راوندی: ۱۵۷

زمان علامت مؤمن چیست؟ فرمود: بجا آوردن واجبات، و ترک نمودن محرمات، مرد گفت: راست فرمودی یا امیرالمؤمنین، سپس برخاست و رفت، مردم هر چه جستجو کردند نیافتند حضرت تبسمی کرد و فرمود: او برادرم خضر بود.

خلافت را زینت بخشیدی

روزی امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه بود تا شب فرا رسید آن موقع مردی با لباس سفید از باب الفیل وارد مسجد شد، نگهبانان و شرطة الخمیس^(۱) از پی او آمدند، امام فرمود: چه می خواهید؟ گفتند از این مردی که وارد مسجد شد به شما نگران شدیم، فرمود پی کار خود بروید خدا شما را رحمت کند، مرا از اهل زمین حفظ می کنید پس از اهل آسمان که مرا حفظ می کند؟

آن مرد مدتی نزد امام بود مسائل خود را می پرسید، سپس گفت یا امیرالمؤمنین به خلافت روشنی و زینت و کمال بخشیدی، و آن بر تو چیزی نبخشید، امت محمد به تو احتیاج دارند و تو به آنها محتاج نیستی، آنهایی که حق ترا گرفته و در جایگاه تو نشستند عذاب آنها با خداست، تو در دنیا زاهد و در آسمانها و زمین بزرگ می باشی، در

۱ - شرطة الخمیس : بضم شین و سکون را، به جمعی گفته می شود که با امیرالمؤمنین علیه السلام شرط کرده بودند که در راه او مجاهده کنند تا ظفر یابند و یا کشته شوند، حضرت هم شرط کرده بود که ایشان را به بهشت ببرد، بنا به نقلی تعداد آنها شش هزار نفر بود. توضیح الاسماء، ص ۱۱۳

آخرت جایگاه عظیم داری که چشمهای شیعیان با آن روشن می شود تو سید او صیبا، و برادر سیدالانبیاء می باشی. سپس از دوازده امام نام برد و رفت.
امیرالمؤمنین علیه السلام به حسنین علیهم السلام رونمود و فرمود: او را می شناسید؟ گفتند نه یا امیرالمؤمنین، فرمود او برادرم خضر است. (۱)

با محبت علی علیه السلام بینا شد

اعمش (۲) گوید: در شهر مدینه دختری دیدم سیاه چهره و نابینا که به مردم آب میداد و می گفت: در محبت علی بن ابیطالب علیه السلام بنوشید، بار دوم در مکه دیدم بینا شده و باز آب می دهد و می گوید: بنوشید در محبت کسی که به احترام او، خدا بینائی مرا به من برگردانید.

گفتم: هان ای دختر تو را در مدینه دیدم که نابینا بودی و می گفتی: در محبت مولایم علی بن ابیطالب بنوشید: و حالا می بینم که بینا هستی جریان تو چیست؟

گفت: مردی نزد من آمد و گفت: ای دختر! تو دوستدار علی بن ابیطالب هستی؟ گفتم بلی، گفت خدایا اگر راست می گوید بینائی او را به او برگردان، در این حال خدا بینائی مرا به من برگردانید، پرسیدم تو کیستی؟ گفت من خضرم

۱- بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۱۳۲

۲- سلیمان بن مهران اسدی مشهور به اعمش صاحب نوادر بسیار، معروف به جلالت و فضل بود، علمای شیعه و سنی از او تعریف و توثیق کرده اند. وی در ۲۵ ربیع الاول سال ۱۴۸ وفات یافت.

و از شیعیان علی بن ابیطالب هستم. (۱)

دعای حضرت خضر

محمد بن یحیی گوید: علی علیه السلام در کنار کعبه مشغول طواف بود مردی را دید که استار کعبه را گرفته می گوید: «یا مَنْ لَا يَشْغَلُهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْعٍ، يَا مَنْ لَا يُغْلِطُهُ السَّائِلُونَ، يَا مَنْ لَا يَتَبَرَّمُ مِنَ الْخَاحِ الْمُلْحِنِ، أَذْقَنِي بَرْدَ عَفْوِكَ، وَ حِلَاوَةَ رَحْمَتِكَ.»
علی علیه السلام فرمود: بنده خدا این دعا از تو است؟ گفت: شنیدی؟ فرمود: بلی، گفت: این دعا را بعد از هر نماز بخوان، سوگند به خدائی که جان خضر در دست قدرت اوست اگر به تعداد ستارگان آسمان، قطره های باران و ریگ های بیابان گناه داشته باشی خدا آنها را به تو می بخشد. (۲)

این داستان در روایت دیگر به وسیله محمد بن حنفیه پسر امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است، و در آن روایت «لَا يُبْرِمُهُ الْخَاحُ الْمُلْحِنِ» آمده است.

منظور از آن گناهان آنهایی است که گناهان صغیره و بین خدا و خود انسان باشد.

معنی دعاء (ای خدائی که شنیدن سخنی از شنیدن سخن های دیگر او را مشغول نمی کند، ای خدائی که سؤال کنندگان او را به غلط و اشتباه نمی اندازند، ای خدائی که از

۱- بحار، ج ۴۲، ص ۹

۲- بحار الانوار، ج ۳۹، صص ۱۳۳ و ۱۳۴، تفسیر روح المعانی، ج ۱۵، ص ۲۹۵

اصرارِ اصرارِ کننده‌ها ناراحت و خسته نمی شود، خنکی
عفو خود و شیرینی رحمتت را به من به چشان.

از خضر دعا خواست

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: شبی که در صبح آن
جنگ بدر واقع شد خضر را در خواب دیدم، به او گفتم:
چیزی به من تعلیم کن که به دشمنان پیروز شوم، گفت:
بگو: یا هُوَ یا مَنْ لاهُوَ الا هُوَ، حضرت خواب خود را به
رسول خدا نقل کرد پیغمبر فرمود: اسم اعظم را به تو
تعلیم داده است. (۱)

تعزیت شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام

اسید بن صفوان گوید: روز شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام
شهر کوفه از گریه و ناله مضطرب و مردم وحشت زده
شدند مانند روز وفات رسول خدا، مردی گریه کنان، و اِنَّا
لِلّهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ گویان آمد، بر در خانه‌ای که پیکر
مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام در آن بود ایستاد و این چنین
گفت: (با اختصار)

خدا تو را رحمت کند ای ابوالحسن، اسلام تو از همه
جلوتر بود، ایمان تو خالص‌تر، یقین تو محکم‌تر بود، ترس
تو از خدا بیشتر، زحمت تو زیادتر بود، از رسول خدا
محافظة کردی، مناقب تو بهتر، سوابق تو با ارزش‌تر،

درجه تو بالاتر است، به رسول خدا نزدیکتر، در روش و منطق و رفتار به او شبیه تر بودی، خدا ترا از اسلام و رسول خدا و مسلمانان جزای خیر دهد.

موقعی که اصحاب رسول ناتوان بودند تو قوی بودی، در جایی که ایشان سستی کردند تو قیام کردی، موقعی که آنها منحرف شدند تو ملازم راه و رسم رسول بودی، نزاع در حقانیت تو نارواست ... راه خود را با نور الهی ادامه دادی، اگر از تو پیروی می کردند هدایت می یافتند.

رهبر دین، پدر مهربان مؤمنان بودی و آنها عیال تو بودند، برای کافران عذاب شدید و برای مومنان باران رحمت بودی، ضعیف و ترسو و خائن نبودی، مانند کوهی بودی که بادهای تند آن را از جا حرکت نمی دهد.

از میان ما رفتی در حالی که راه روشن شده، سختی ها آسان، آتش ها خاموش، دین معتدل و ایمان قوی شده است. مصیبت تو بزرگ شد، اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ، به قضای الهی راضی، به امر او تسلیم هستیم، برای مؤمنان قلعه و پناه و بر کافران سخت و غلیظ بودی، خدا تو را به پیغمبرش ملحق کند، و ما را از ثواب مصیبت تو محروم نسازد و بعد از تو گمراه نکند.

مردم ساکت بودند تا سخن او تمام شد، گریست و اصحاب رسول خدا را گریانند، سپس جستجویش کردند و نیافتند. (۱)

فصل چهارم

خضر و امامان دیگر

تعزیت شهادت امام حسین علیه السلام

ابن عباس گوید^(۱): روزی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید از ناحیه خانه صدائی شنیدیم که می گفت:
 «إصبروا آل الرسول... قُتِلَ الْفَرُّخُ النَّحُولِ... نَزَلَ الرُّوحُ الْأَمِينِ... بِبُكَاءٍ وَ عَوِيلٍ» (یعنی صبر کنید ای آل رسول، فرزندان پیغمبر کشته شد. روح الامین نازل شده، یا گریه و شیون) پس با صدای بلند گریه کرد، گمان من این است که او خضر بود.^(۲)

خضر و امام زین العابدین علیه السلام

امام زین العابدین علیه السلام می فرمود: از مدینه خارج شده به

۱ - عبدالله بن عباس پسر عمرو و شاگرد امیرالمؤمنین علیه السلام است، او را حَبْرِ الْأُمَّتِ و ترجمان القرآن گویند، سه سال قبل از هجرت متولد شده و در سال ۶۸ وفات یافت.

۲ - سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۹۱

دیواری رسیده و به آن تکیه کرده بودم، که مردی را با لباس سفید پیش روی خود دیدم که به من نگاه می‌کرد، گفت: ای علی بن الحسین چرا محزون هستی؟ آیا برای دنیا محزونی؟ روزی خدا برای نیکان و بدان آماده است گفتم: برای این محزون نیستم، و مطلب آن طور است که تومی گوئی.

گفت: پس برای آخرت است؟ آن وعده راستین پادشاه قاهر است که در آن حکم خواهد کرد، پس برای چه محزون هستی؟ گفتم از فتنه ابن زبیر^(۱) بیمناک هستم، خندید و گفت ای علی بن الحسین دیده‌ای که کسی به خدا توکل کند کفایتش نکند؟ گفتم نه، گفت: دیده‌ای کسی از خدا بترسد و خدا نجاتش ندهد؟ گفتم نه، گفت: دیده‌ای کسی از خدا سؤال کند و خدا عطایش نکند؟ گفتم نه، پس نگاه کردم کسی پیش روی خود ندیدم، او حضرت خضر بود.^(۲)

خضر هر روز نزد ما می‌آید

ابراهیم بن ادهم گوید: همراه قافله در صحرا می‌رفتم، برایم حاجتی پیش آمد از قافله جدا شدم ناگهان نوجوانی دیدم که در صحرا می‌رود، با خود گفتم سبحان الله

۱ - عبدالله بن زبیر پادشاه اسماء دختر ابوبکر بود، در سال دوم هجرت زاده شد، وی مرد شجاع بود، علی رضی الله عنه و بنی‌هاشم را دشمن می‌داشت، همراه خاله‌اش عایشه در جنگ جمل شرکت داشت، سال ۶۵ هـ. ق در مکه ادعای خلافت نمود، مردم حجاز، یمن، عراق و خراسان به او بیعت کردند تا در سال ۷۳ هـ. ق بدمت سپاهیان شام کشته شد، جنازه‌اش مدنی روی دارماند.

۲ - بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۷

صحرائی با این وسعت و نوجوانی در آن می‌رود؟! به نزدش رفتم و سلامش کردم، جوابم داد، گفتم به کجا می‌روی؟ گفت: به خانه پروردگارم.

گفتم: حبیبم تو صغیری به تو واجب و مستحب نیست، فرمود: ای شیخ مگر ندیده‌ای از من کوچکترها مرده‌اند؟ گفتم: زاد و راحله‌ات کو؟ گفت: توشه‌ام تقوی و مرکبم پاها، مقصدم مولایم می‌باشد، گفتم: از خوردنیها نزد تو چیزی نمی‌بینم، گفت: ای شیخ اگر شخصی تو را به خانه‌اش دعوت کند خوش است که با خود طعام برداری؟ گفتم: نه، گفت آنکه مراد دعوت کرده طعام و آب میرساند.

گفتم: پا بردار (عجله کن) تا به مقصد رسی، گفت: وظیفه من تلاش و رساندن با او است، مگر نشنیده‌ای که خدای متعال می‌فرماید: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»، (آنهایی که برای ما تلاش کنند آنها را به راههای خود هدایت می‌کنیم).

در این حال جوانی با لباسهای سفید و زیبا رسید و دست به گردن آن نوجوان انداخت و سلام کرد: رو به آن جوان نمودم و گفتم: به حق خدائی که ترا زیبا آفریده این نوجوان کیست؟ گفت: مگر او را نمی‌شناسی؟! او علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام است، رو به نوجوان کردم و گفتم: ترا به آباء و اجدادت قسم می‌دهم این جوان کیست؟ گفت: او را نمی‌شناسی؟ او برادرم خضر است، هر روز می‌آید و به ما سلام می‌کند.

گفتم: به حق پدران تو سوگند می‌دهم بگو: این صحراها

را بدون توشه چگونه و با چه عبور می‌کنی؟ فرمود آنها را با توشه عبور می‌کنم، و توشه من چهار چیز است، گفتم آن چهار چیز چیست؟

فرمود همه جای دنیا را ملک خدا می‌بینم، تمام مخلوقات را غلام و کنیز خدا میدانم، تمام اسباب و روزی را در دست خدا می‌دانم، قضا و قدر الهی را در هر جای زمین نافذ می‌بینم. گفتم چه توشه خوبی است توشه تو ای زین العابدین، تو با این توشه می‌توانی از صحراهای آخرت عبور کنی تا چه رسد به صحراهای دنیا. (۱)

از امام صادق علیه السلام سؤال نمود

نقل شده است که امام باقر علیه السلام با فرزندش امام صادق علیه السلام در حج بودند که مردی آمد و پیش روی امام نشست و گفت: می‌خواهم از تو سؤالی کنم فرمود: از پسرم جعفر بپرس رو به امام صادق علیه السلام نمود گفت: اجازه می‌دهی از تو سؤال کنم؟ فرمود از هرچه خواهی بپرس، گفت: از مردی می‌پرسم که گناهی بزرگ بجا آورده است، فرمود در ماه رمضان روزه خود را خورده است؟ گفت بزرگتر از آن است، فرمود نفس محرمی را کشته است؟ گفت بزرگتر از آن است.

فرمود: اگر از شیعیان علی علیه السلام است به بیت‌الله الحرام رفته سوگند یاد کند که دیگر مرتکب آن عمل نشود و اگر از

شیعیان علی علیه السلام نیست بر او باس نیست مرد سه بار گفت خدا شما را رحمت کند ای فرزندان فاطمه این جواب را همان طور از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم، پس برخاست و رفت، امام باقر علیه السلام فرمود: این مرد را شناختی؟ گفت نه، فرمود: خضر بود خواستم تو را به او معرفی کنم. (۱)

خضر در خدمت امام صادق علیه السلام

داود رقی (۲) گوید: دو برادر برای زیارت حرکت کردند، در راه یکی از برادرها تشنه شد و از شدت عطش به زمین افتاد، برادرش از همه جا قطع امید شد، برخاست و دو رکعت نماز خواند و دست به دعا برداشته و به پیغمبر و امیرالمؤمنین و امامان علیهم السلام متوسل شده هر یکی از امامان نام برد تا رسید به امام صادق علیه السلام که به آن حضرت زیاد استغاثه نمود.

در این حال دید مردی بالای سرش ایستاده می گوید: چه شده است؟ حال خود را به آن مردگفت، مرد قطعه چوبی به او داد و گفت این را میان لبهای برادرت بگذار، چون تکه چوب را میان لبهای برادرش گذاشت چشمهایش را باز کرد و برخاست و نشست و عطش او برطرف شد. آن دو برادر به حرکت خود ادامه داده و رفتند و زیارت

۱ - بحارالانوار، ج ۶، ص ۳۰

۲ - داودبن کثیر رقی از اصحاب امام صادق علیه السلام بود، و امام به او عنایت مخصوصی داشت و در حق او فرمود داود را نسبت به من به منزله مقداد بدانید نسبت به رسول خدا (ص)

کرده و بازگشتند. برادر دعا کننده به مدینه رفته خدمت امام صادق علیه السلام مشرف شد، امام فرمود: حال برادرت چگونه است؟ آن قطعه چوب چه شد؟ عرض کرد: چون برادرم آن طور شد بسیار غمگین شدم و چون خدا روحش را بیه او بازگردانید از شدت شادی چوب را فراموش کردم.

امام فرمود: موقعی که به غم برادر گرفتار شدی برادرم خضر نزد من بود به وسیله او آن تکه چوب را که از درخت طوبی بود برایست فرستادم سپس امام خادم خود را صدا زد که فلان سبذ را بیاور، سبذ را گشود قطعه چوبی از آن بیرون آورد که بعینه همان قطعه چوب بود. (۱)

خضر هونس حضرت مهدی علیه السلام است

امام رضا علیه السلام فرمود: خضر از آب حیات نوشیده است لذا همیشه زنده است و نمیرد تا در صور دمیده شود، او پیش ما میاید و به ما سلام می دهد، صدای او را می شنویم و شخص او را نمی بینیم، در هر جا یاد او به میان آید حاضر می شود، هر کس از او یاد کند به او سلام دهد.

او در موسم حج حاضر می شود و تمام مناسک حج را به جا میاورد و در عرفه وقوف می کند و به دعای مؤمنان آمین می گوید، زود می شود که خدا در زمان غیبت، قائم ما را با او انس می بخشد و تنهائی وی را با حضور او از بین

می برد. (۱)

مرد مسکین خضر را فروخت

رسول خدا ﷺ به اصحاب فرمود: شما را از خضر خبر دهم؟ گفتند: بلی یا رسول الله، فرمود: روزی خضر در یکی از بازارهای بنی اسرائیل می گذشت که چشم مسکینی به او افتاده گفت: به من تصدق کن خدا تو را برکت دهد، خضر گفت به خدا ایمان دارم، هر چه خدا بخواهد آن می شود، من چیزی ندارم که به تو بدهم، مسکین گفت تو را به وجه خدا قسم میدهم به من تصدق کن، که من در رخسار تو خیر مشاهده می کنم، و از تو امید خیر دارم.

خضر گفت: به خدا ایمان دارم، بوسیله امر بزرگی از من سؤال کردی، من چیزی ندارم که به تو بدهم جز این که مرا بگیری و بفروشی، مرد مسکین گفت این چگونه می شود؟! خضر گفت: من راست می گویم از من به امر بزرگی سؤال کردی، به وجه پروردگار سؤال کردی، مرا بفروش. مرد او را به جلو انداخت به بازار برد و به چهار صد درهم فروخت.

خضر مدتی نزد خریدار ماند که او را به کار، و او نمی داشت. خضر گفت: مرا برای خدمت خریدهای مرا کاری فرما، گفت نمی خواهم تو را به زحمت اندازم که تو شخص بزرگ و پیری، گفت: به زحمت نمی افتم هر چه

بگوئی به آن قدرت دارم، گفت پس برخیز این سنگها را به جای دیگر منتقل کن - در صورتی که کمتر از شش نفر در یک روز نمی توانستند آنها را نقل کنند - برخاست در همان ساعت آنها را نقل کرد آن مرد گفت: أَحْسَنُتَ و أَجْمَلُتَ: خوب انجام دادی، به کاری که احدی طاقت نداشت طاقت آوردی.

آن مرد را سفری پیش آمد، به خضر گفت: تو را شخص امین می پندارم در اهل و عیال جانشین من باش نمی خواهم ترا به مشقت اندازم، خضر فرمود: به زحمت نمی اندازی مرد. گفت: قدری خشت بزن که پس از مراجعت بنائی سازیم، چون مرد از سفر بازگشت دید خضر برایش بنای محکمی ساخته است مرد گفت از تو به وجه خدا سؤال می کنم حسب و کار تو چیست؟

خضر گفت: از من به امر عظیمی به وجه خدا سؤال کردی، وجه خدا مراد در بندگی افکنده و فروخته است به تو بگویم من کیستم من آن خضر هستم که نام او را شنیده ای، مساکینی از من چیزی خواست و من نداشتم به او بدهم، از من به وجه پروردگار سؤال کرد من خودم را در اختیار او گذاشتم که او مرا فروخت، این را بتو بگویم که هرکس که از او به وجه خدا سوال کنند و او قادر باشد ولی سائل را رد کند، روز اقیامت برمی خیزد درحالی که در روی او پوست و گوشت و خون نباشد غیر از استخوان که مضطرب و پریشان است.

مرد گفت: تو را به مشقت انداختم، فرمود باکی نداشته

باش مرا نگاه داشتی و احسان کردی، مرد گفت: پدر و مادرم فدای تو در این جا بمان و در مال و اهل من آنچه خدا بر تو مکشوف نموده حکم کن و یا تو را مخیر کنم هر جا که می خواهی برو، فرمود: مرا رها کن که عبادت خدا کنم، مرد چنین کرد، خضر گفت: حمد خدائی را که مرا به بندگی انداخت، آنگاه نجاتم داد. (۱)

۱- بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۲۲۱، منتهی الامال، ج ۲، ص ۲۴۴، الدر المنثور، ج ۵، ص ۴۴۴



فصل پنجم

سخنان حضرت خضر



موعظه طلائی

در خبر آمده است که علی علیه السلام و حضرت خضر موقعی در یک جا جمع شدند، علی علیه السلام به خضر گفت یک کلمه حکیمانه بگو، حضرت خضر گفت: «ما أَحْسَنَ تَوَاضَعِ الْأَغْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ»، (چقدر خوب است تواضع نمودن توانگران بر فقیران برای تقرب جستن به خدا.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «وَأَحْسَنُ مِنْ ذَلِكَ تَيْئَةُ الْفُقَرَاءِ عَلَى الْأَغْنِيَاءِ ثِقَةً بِاللَّهِ»، (و بهتر از آن بی اعتنا بودن فقیران است بر توانگران به جهت اعتماد به خدا خضر گفت: زیبنده است که این سخنان با آب طلا نوشته شود. (۱)

لز خضر نصیحتت خواست

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: حضرت خضر را در خواب دیدم و از او نصیحتی خواستم، کف دستش را به من نشان داد، دیدم با خط سبز این دو بیت در آن نوشته شده بود:

فَدُّ كُنْتُ مَيْتًا فَصِرْتُ حَيًّا وَ عَنْ قَلِيلٍ تَعُودُ مَيِّتًا
فَأَبْنِ لِإِدَارِ الْبِقَاءِ بَيْتًا وَ دَعُ لِدَارِ الْفَسْنَاءِ بَيْتًا

مرده بودی زنده شدی و به زودی مرده خواهی شد، پس برای دار باقی خانه‌ای بساز، و خانه فانی را رها کن (۱)

موانع‌های حضرت خضر

از امام صادق علیه السلام منقول است که چون حضرت موسی خواست از حضرت خضر جدا شود گفت: مرا وصیتی کن، از جمله وصیتهای خضر این کلمات بود: زنهار لجاجت نکن، بی ضرورت و احتیاج راه مرو، در غیر موضع تعجب خنده مکن، گناهان خود را به یاد آور، زینهار به گناهان دیگران مپرداز. (۲)

از امام زین العابدین علیه السلام منقول است آخرین وصیتی که خضر علیه السلام به موسی علیه السلام کرد این بود کسی را به گناهی سرزنش مکن سه چیز است که خدا از هر چیز بیشتر دوست دارد، «میان روی کردن در وقت توانگری، عفو

۱- بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۱۳۳، مناقب، ج ۱، ص ۴۰۹

۲- حیوةالقلوب، ج ۱، ص ۲۸۱

کردن در موقع قدرت بر انتقام»، «مدارا و نرمی کردن با بندگان خدا»، کسی با یکی از بندگان خدا در دنیا رفیق و مدارا نمی‌کند مگر آنکه خدای تعالی در قیامت با او مدارا می‌کند، سر حکمت‌ها ترس خداوند عالمیان است. (۱)

از امام صادق علیه السلام نقل شده که خضر به موسی گفت ای موسی شایسته‌ترین روزهای تو روزی است که در پیش داری (روز قیامت) ببین برای تو چگونه خواهد بود، پس جوابی برای آن روز مهیا کن که ترا بازداشت کرده‌اند، از تو سؤال خواهند کرد از زمانه و تقلب احوال آن، پند بگیر بدان که عمر دنیا برای کسی که اعمال شایسته کند دراز است، برای کسی که به غفلت به سربرد کوتاه است، پس عمل چنان کن که گویا ثواب عمل خود را می‌بینی، تا موجب مزید رغبت تو در ثواب آخرت گردد، آنچه از دنیا میاید مانند آن است که گذشته است، چنانچه از گذشته جز عمل صالح چیزی با تو نمانده است، آینده نیز چنین خواهد بود. (۲)

موقعی که موسی و خضر علیه السلام می‌خواستند از یکدیگر جدا شوند خضر گفت: ای موسی همت خود را در معاد خود قرار ده، و چیزهایی که برایت مهم و لازم نیست وارد نشو، در موقع خوف از امن مأیوس نباش کسی را برای خطایش بعد از توبه سرزنش مکن، برای خطایت گریه کن، ای پسر عمران علم را برای گفتن یاد بگیر بلکه برای عمل

نمودن یاد بگیر، از خشم و غضب اجتناب کن مگر این که برای خدا باشد، برای دنیا محبت نکن، و برای دنیا غضب مکن، چون آن انسان را از ایمان خارج کرده به کفر داخل می‌کند. (۱)

منصور دوانیقی را نصیحت کرد

منصور دوانیقی در سال ۱۴۴ هـ ق جهت انجام حج وارد مکه شده در «دارالندوه» نازل شد، شبها تنها به طواف می‌رفت و کسی را خبر نمی‌کرد پس از طلوع فجر نماز را با مردم خوانده به منزل برمی‌گشت.

در یکی از شبها که مشغول طواف بود شنید که یکی می‌گوید «اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ ظُهُورَ الْبَغْيِ وَالْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَحُولُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ أَهْلِهِ»، گوش منصور از این دعا و شکایت پرشد، گوینده را پیش خود خواند و گفت آن چه دعائی بود که از تو شنیدم؟ مرد گفت: اگر امانم دهی اصل و ریشه کارها را به تو می‌گویم منصور گفت: تو را امان دادم.

گفت: توئی که طمع بر تو غلبه کرده، میان تو و حق حائل شده است در نتیجه زمین پر از ظلم و فساد شده است خدای متعال رعایت کارهای مسلمین را به تو سپرده و تو از آنها غفلت نموده‌ای میان خود و مردم حجاب و قلعه‌هایی از گچ و آجر و درهائی از آهن، و نگهبانان مسلح قرارداده‌ای، وزیران ظالم، اعوان و انصار فاسق و فاجر

گرفته‌ای، اگر بخواهی کارخوب انجام دهی یاری نمی‌کنند، و اگر کار بد انجام دهی تو را از آن بیرون نمی‌گردانند، آنها را در ظلم نمودن به مردم قوی کرده‌ای، و به یاری مظلومان و گرسنه‌ها و فقیران امر نکرده‌ای، در نتیجه شریک سلطنت تو شده‌اند، فرماندارها و حکام از ترس با رشوه و هدیه با آنها ساخت و ساز نموده‌اند، می‌گویند این منصور به خدا خیانت می‌کند چرا ما خیانت نکنیم برای خود ثروت جمع نموده میان تو و مظلومان حائل شده‌اند، لذا شهرها پر از فساد و ظلم شده است، با این وضع اسلام و اهل آن چگونه پایدار می‌ماند؟

من گاهی به شهرهای چین مسافر می‌کنم، در آنجا پادشاهی بود که شنوائی خود را از دست داده بود، مرتب می‌گریست، وزیرانش می‌گفتند: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: برای از بین رفتن شنوائی خود گریه نمی‌کنم بلکه برای این گریه می‌کنم که مظلوم بر در سرایم فریاد می‌کند صدایش را نمی‌شنوم ولی گرچه شنوائیم از بین رفته بیتائیم باقی است، دستور داد میان مردم جار کشیدند که به جز از مظلومان کسی لباس قرمز نپوشد، صبح و عصر سوار فیل شده در شهرها می‌گشت که مظلومی پیدا کند، پیدا نمی‌کرد.

او مشرک بود به مشرکها رحم نموده خود را به زحمت و امیداشت تو مؤمن به خدا و پسر عم پیغمبر می‌باشی به مسلمانان رأفت و رحمت نمی‌کنی، مال را برای یکی از سه نفر جمع می‌کنی، اگر بگویی برای فرزندان تو می‌کنی خدا به

تو نشان داده که طفل از شکم مادر بدون مال بیرون میآید. خدا به او مال میبخشد، تو نه بخشیده‌ای بلکه خدای سبحان میبخشد، اگر گوئی بر محکم نمودن سلطنت خود جمع می‌کنم، خدا از گذشته‌ها برای تو عبرت قرار داده که اموال و سپاه آنها برای ایشان سود نبخشید، و اگر بگوئی برای هدفهای بهتر از اینها جمع می‌کنی به خدا سوگند از مقام و منزلتی که تو داری منزلتی بالاتر نیست غیر از عمل صالح.

تو مخالفان خود را با قتل عقاب و مجازات می‌کنی، چه خواهی کرد با خدائی که با عذاب دردناک عقاب می‌کند و از پنهانیهای قلب تو و تصمیمهای جوارح تو آگاه است، روزی که عریان در پیشگاه خدا برای حساب می‌ایستی چه خواهی گفت؟

منصور با شدت گریست و گفت: ای کاش آفریده نمی‌شدم و چیزی نبودم، پس گفت: چاره چیست؟ گفت: علمای راستین را به یاری از خود طلب کن، گفت: آنها از من فرار کرده‌اند گفت: از ترس این فرار کرده‌اند که آنها را نیز به کارهای زشت و اداری، ولی درها را باز کن، حجابها را آسان ساز، مال را از حلال جمع کن، انتقام مظلوم را بگیر، من ضامن هستم آنها که فرار کرده‌اند برگردند و ترا در کارها یاری کنند، منصور گفت: خدایا مرا در عمل نمودن به گفته‌های این شخص یاری کن.

در این موقع مؤذنها حاضر شده و اذان گفتند و نماز خوانده شد، چون از نماز فارغ شدند منصور گفت آن مرد

را پیش من بیاورید، غلامان منصور دوانیقی هرچه جستجو کردند اثری از او نیافتند، گویند که او خضر علیه السلام بود. (۱)

فصل ششم

خضر و اولیاء

خضر و ابراهیم ادهم

ابراهیم در عقبش روان گشت و آواز داد و سوگند داد که بایست تا بتو سخنی گویم، بایستاده، گفت: تو کیستی و از کجا میآئی که آتشی در جانم زدی؟ گفت: ارضی و بحری و بزی و سمائی ام، و نام معروف من خضر است. گفت: توقف کن تا به خانه روم و باز گردم، گفت: الْأَمْرُ أَعْجَلُ مِنْ ذَلِكَ، ناپدید گشت. (۱)

پس روی به بادیه نهاد تا از اکابر دین یکی به وی رسید و نام اعظم خدواند به وی آموخت، و او بدان نام خدای را بخواند، در حال خضر را بدید، گفت: ای ابراهیم آن برادر من بود الیاس، که تو را نام بزرگ خدواند آموخت پس میان او و خضر بسی سخن رفت. (۲)

۲. همان، ص ۱۰۵

۱. تذکرة الاولیاء، ص ۱۰۳

خضر و بشر

نقل است که بشر گفت: روزی در خانه رفتم مردی را دیدم، گفتم: تو چه کسی هستی که بی دستور در آمدی؟ گفت برادر تو خضر، گفتم: مرا دعائی کن، گفت: خدای تعالی گزارد طاعت به تو آسان کند، گفتم: زیادت کن، گفت: طاعت تو بر تو پوشیده کند. (۱)

خضر و ابوبکر و راق

نقل است که وراق عمری در آرزوی خضر بود، و هر روز به گورستان رفتی و باز آمدی و در رفتن و باز آمدن یک جزء قرآن خواندنی، یک روز چون از دروازه بیرون شد پیری نورانی پیش آمده و سلام کرد، [پیر] جواب داد گفت: صحبت خواهی؟ گفت خواهم، پیر با او روان شد تا گورستان و در راه سخن با او می گفت، همچنان سخن گوی می آمد تا به دروازه رسید، چون بازخواست گردید گفت:

عمری می خواستی که مرا ببینی، من خضرم، امروز که با من صحبت داشتی از خواندن یک جزو قرآن محروم ماندی، جایی که صحبت خضر چنین است صحبت دیگران چون خواهد بود تا بدانی که عزلت و تجرید و تنهایی بر همه کارها شرف دارد. (۲)

۱- همان، ص ۱۳۳

۲- تذکره الاولیاء، ص ۵۳۵

خضر و احترام والدین

بلال خَوَّاص گوید: اندر تیه بنی اسرائیل همی رفتم مری با من همی رفت، مرا شکفت آمد از وی، پس مرا الهام دادند که این خضر است، او را گفتم: بحق حق بر تو که بگوئی تو کیستی؟ گفت: برادر تو خضر، گفتم: چیز از تو بپرسم؟ گفت: بپرس گفتم: به چه پایگاه بُود که دیدار تو یافتم؟ گفت: به نیکی کردن تو با مادر و پدر خویش.^(۱)

خضر و دستگیری

خیر النَّسَّاج گوید: از خَوَّاص شنیدم که اندر سفری بودم تشنه شدم چنانکه از تشنگی بیفتادم، کسی دیدم که آب بر روی من همی زد، و چشم باز کردم مردی دیدم نیکو روی، بر اسب خنکی نشسته، مرا آب داد و گفت که بر پس اسب من نشین، و من به حجاز بودم، اندکی روز بگذشت گفت مرا: چه بینی؟ گفتم: مدینه را می بینم، گفت: فرو آی و پیغمبر ﷺ را از من سلام گو، و بگو که خضر سلامت می کرد.^(۲)

خضر و یاد خدا

مظفر جصاص گوید: من و نصر خراط شبی در جایی بودیم و به مذاکره علم مشغول بودیم، خراط در میانه گوید که یاد کننده خدای را فائده او در اول ذکر آن بُود که

(۲) رساله قشریه، ص ۶۸۱

(۱) رساله قشریه، ص ۳۲

داند حق تعالی او را یاد کرده است تا آنکه او را یاد می‌تواند کرد، گفت: من او را خلاف کردم در این سخن، گفت: اگر خضر این جا حاضر بودی بر درستی این سخن گواهی دادی، درین بودیم که پیری از هوا درآمد تا پیش ما رسید و گفت: راست همی گوید که یاد کنند خدای را ذکر حق تعالی او را پیش از ذکر او بُوده ما دانستیم که آن خضر علیه السلام است. (۱)

خضر و اطعام

ابوبکر همدانی گوید: اندر بیابان حجاز بماندم روزی چند چیزی نیافتم، مرا نان آرزو بود باقلی گرم با خویشتن گفتم میان من و عراق چندین روزه راه است چون بُود، هنوز خاطرم تمام نشده بود که یکی آواز داد: که نان و باقلی گرم، به نزدیک او شدم گفتم: نان و باقلی گرم تو داری؟ گفت: آری، ازاری باز کشید و نان و باقلی بر وی گفت: بخور بخوردم، دیگر بار گفت: بخور خوردم، همچنین باری چند گفت، بار چهارم گفتم: بحق آنکه ترا فرستاد بگوئی تو کیستی؟ گفت: من خضرم، در وقت ناپیدا شد. (۲)

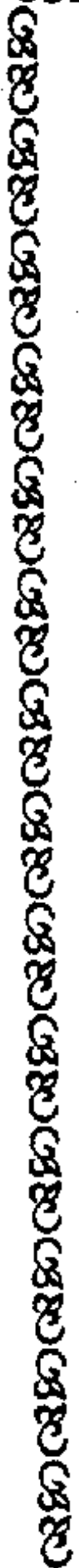
خضر و شهر هرات

از شیخ ابوالمظفر محمد بالینی منقول است که گفت:

روزی بر بارهٔ هراة نشسته بودم و در احوال گذشته از روی اعتبار تأملی می‌کردم، ناگاه خضر علیه السلام بر من ظاهر شد و پرسید: در چه کاری؟ گفتم در اندیشهٔ روزگار ناپایدار، آنجناب گفت: ای محمد من این بلده را یاد دارم که بحر عظیم بود، و باز دیدم که خشک شده و خار بسیار از آن رسته، بعد از آن مشاهده من گشت که کشتزاری شده، و حال می‌بینم که شهریست به این معموری.

از خضر مرویست که زمین هراة دریای زخار بود، و جایی که اکنون چهار سوق هراتست گردایی خطرناک چنانچه هر سفینه که بدانجا رسیدی غرق شدی، طرفه آنکه حالا نیز به موجب فرمان حکام هر سال کشتی عمر بسیاری از ارباب جرائم در آن موضع به غرقاب فنا فرو می‌رود. (۱)

(۱) حبیب السیر، ج ۴، صص ۴۴۸ - ۴۴۹
 ۲. بستانی، ج ۷، ص ۴۰۴، مجمع البحرین



پایان کار خضر

دربارهٔ پایان کار و آخرت عمر حضرت خضر چیز قابل
اعتنا نیاقتم به جز این دو جمله :

الف) بستانی گوید:

خضر زنده می ماند تا آنکه دَجَّال ظهور نموده و او را
می کشد و قطعه قطعه می کند، باز خدا او را زنده می کند. (۱)

ب) آلوسی می نویسد:

بعضی گویند: او زنده می ماند تا با دَجَّال می جنگد،
سپس می میرد، بعضی گویند: او موقعی می میرد که قرآن
از بین برداشته شود، و بعضی گویند: او در آخر زمان می
میرد. (۲)

۱- بستانی، ج ۷، ص ۴۰۴، مجمع البحرین

۲- روح المعانی، ج ۱۵، ص ۲۹۷

خضر در اشعار شعراء

خضر در اشعار شاعران بسیار آمده است، من چندان اطلاعات شعری تدارم ولی بعنوان نمونه چند بیت از شاعران بزرگ از لغت نامه دهخدا نقل می کنم:

از خاقانی

در حریم کعبه جان مهران الیاس وار
علم خضرو چشمه ماهی بریان دیده اند
بودم در این که خضر در آمد ز راه گفت
عید است نورهان شده ملک سکندری
خاکپایش ز آب خضرو باد عیسی بهتر است
قیمت یاقوت حمراء بر نیاید بیش از این

چون ز آب خضر جام سکندر کشد به بزم
گنج سکندر از پی یسفا برافکند

از نظامی

ثابت این راه مستقیم بود
همسفر خضر با کلیم بود
بصحرائی شدند از صحن ایوان
به سرسبزی چو خضر از آب حیوان

از سعدی

چو خضر پیمبر که کشتی شکست
وز او دست بسیار ظالم بست
چه گویم آن خط سبزی و روان شیرینت
به جز خضر نتوان گفت و چشمه حیوان

منابع کتاب

- ۱- بحار الانوار- تألیف علامہ بزرگوار مولیٰ محمد باقر مجلسی
- چاپ ۱۱۰ جلدی
- ۲- حیوة القلوب - تألیف مرحوم علامہ مجلسی - جلد اول
- ۳- سفینة البحار - تألیف محدث نامدار حاج شیخ عباس قمی
- ۴- کمال الدین - تألیف شیخ المحدثین شیخ صدوق
- ۵- منتهی الامال - تألیف شیخ عباس قمی
- ۶- توضیح الاسماء - تألیف عمران علیزاده
- ۷- تاریخ طبری - تألیف ابو جعفر محمد بن جریر طبری - چاپ مؤسسہ
اعلمی
- ۸- ترجمہ نہایۃ الارب - تألیف شہاب الدین احمد بن عبدالوہاب نویری
- ۹- مجمع البحرین - تألیف فخرالدین طریحی
- ۱۰- حیوة الحیوان - تألیف شیخ کمال الدین دمیری
- ۱۱- دائرۃ المعارف - تألیف معلم پطرس بستانی
- ۱۲- الدر المنثور - تألیف عبدالرحمن جلال الدین سیوطی
- ۱۳- قصص الانبیاء راوندی
- ۱۴- تفسیر روح المعانی - تألیف آلوسی بغدادی
- ۱۵- تذکرۃ الاولیاء - تألیف شیخ عطار نیشابوری
- ۱۶- حبیب السیر - تألیف غیاث الدین خرواند امیر

تألیفات این جانب تا حال (اردیبهشت ۱۳۸۲)

- ۱- کعبه آمال یا زندگانی چهارده معصوم
- ۲- توضیح الاسماء، طرز تلفظ نامها با شرح مختصر
- ۳- در راه قرآن: مطالبی در باره قرآن
- ۴- تعریفات: لغات مخصوص
- ۵- سخنان حضرت مهدی: فرمایشات امام زمان علیه السلام
- ۶- دفاع از حریم حق: خطبه‌های حضرت زهرا و حضرت زینب علیهما السلام
- ۷- قصه‌های اسلامی و تکه‌های تاریخی
- ۸- فرهنگ اصطلاحات فقهی: لغت نامه فقهی
- ۹- واژه‌های نهج البلاغه: گزیده‌ای از لغات نهج البلاغه
- ۱۰- ترجمه نهج البلاغه: ترجمه و شرح مختصر تمام نهج البلاغه در ۳ جلد
- ۱۱- مروری بر نهج البلاغه: مطالبی در باره نهج البلاغه
- ۱۲- در مکتب علی علیه السلام: چهل جمله از نهج البلاغه با ترکیب و تجزیه و تفسیر موضوعی
- ۱۳- مهدی منتظر: از نظر اهل سنت
- ۱۴- ارکان اربعه تشیع: شرح حالی از ابوذر، سلمان، عماد و مقداد
- ۱۵- نماز شب و نماز جعفر طیار
- ۱۶- یکصد و چهل حدیث از چهارده معصوم
- ۱۷- سه مسأله مهم: احترام خون بشر، حبس در اسلام و نماز جمعه
- ۱۸- مختصری از زندگانی رسول اکرم

- ۱۹- مثلهای مشهور حضرات معصومین: فرمایشات آنها که مثل شده است
- ۲۰- عقاید اساسی اسلام: بحثی در باره اعتقادات اسلامی
- ۲۱- پیدایش اولین‌ها: در باره اولین پیدایش هر چیز جلد اول
- ۲۲- پیدایش اولین‌ها: در باره اولین پیدایش هر چیز جلد دوم غیر مطبوع
- ۲۳- قیام مختار و توابین: در باره خونخواهی امام حسین علیه السلام توسط مختار و توابین
- ۲۴- کلیدهای نیکی: شامل ۳۵۳ حدیث اعتقادی و اخلاقی
- ۲۵- گوشه‌هایی از تاریخ بزرگان: انبیاء و امامان و خلفاء و...
- ۲۶- زینتها و آفتها: چیزهایی که در نظر اسلام زینت است و یا آفت
- ۲۷- بهشت برین: ترجمه جنة المأوی مقالات علامه کاشف الغطاء
- ۲۸- علی‌های رحمت: شرح حال مختصر و هشتاد حدیث در فضائل امام علی علیه السلام
- ۲۹- نامداران تاریخ: در دو جلد شامل ترجمه و شرح حال جمع کثیری از علماء و شعراء و امراء و زنان نامدار و شرح حال ۸۲ نفر از علماء بزرگوار تبریز
- ۳۰- موالید - وفیات: تاریخ تولد و وفات جمع کثیری از بزرگان
- ۳۱- مقالات سودمند: در باره چند موضوع مفید
- ۳۲- منادی وحدت اسلامی: شرح حال علامه فقیه شیخ محمد حسین کاشف الغطاء
- ۳۳- فرشته‌های زمینی: شرح خطبه متقین و منافقین

همه کتابها را با هزینه خود چاپ و نشر کرده‌ام و به
هیچ‌کس اجازه چاپ و نشر نداده‌ام - علمینا ده